

افلاطون، انقطاع اولیه*

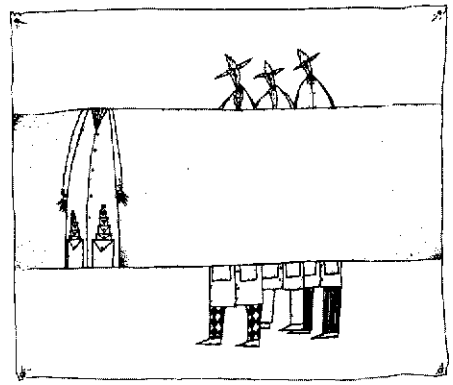
لوک بریسون. ترجمه سمیه پایان بنام

۷۷ در آغاز انسانها دوتائی بودند، اما زئوس آنها را به دو نیم کرد. داستان مجازاتی وحشتناک.

هیچ چیز نمی تواند درد مبهم و ناگهانی ناشی از پیش پا افتاده ترین رنج عشق را کاهش دهد. دلیل این شکاف چیست؟ آری تمام رنجهای عشق چیزی جز تکرار اولین رنج عشق نیستند، رنجی که در آن نخستین بار و یک بار برای همیشه، نابودی یکپارچگی کلی احساس شد، رنج عشقی که در آن رنج تاریخی بشر با درد جهانی حاصل از فاصله ناگزیر میان آسمان و زمین و درد لاهوتی ناشی از جدائی انسان ها از خدایان، پیوند خورد.

اسطوره ای تمام این ماجرا را شرح می دهد؛ همان داستانی که آریستوفان نویسنده کمدی های نوه و پرندهگان در زمان سمپوزیون در کوبووری که در زبان فرانسه به غلط «بانکه» نامیده شده است، تعریف می کند که آگاتون فردای روزی که این نویسنده به پاس مبلغی که از تراژدی اش به دست آورده بود قربانی داد.

آریستوفان با چهره ای مضحک به خاطر سکسکه ای بی موقع، نوبت سخنرانی اش را از دست داد و زمانی که عطسه ای آنرا برطرف کرد



عنوان: در ذهن آنکس: زندگی را.

پذیرفت دقیقاً قبل از سقراط سخنرانی کند. خلاصه اینکه راز طبیعت بشری کم‌دی نویسی است که آنرا در تصاحب دارد و در طی جشنی توسط تراژدی نویسی آن را ابلاغ می‌کند. بنابراین حقیقت در خنده و تمسخر است. اما افلاطون که ادعای فیلسوفی دارد، تناقضی بیش در فلسفه نیست. در ادامه، طبیعت کهن بشری در خصوص جنسیت، شکل و اصالت طبق نظر آریستوفان معرفی می‌شود. طبیعت کهن شامل سه قسمت بوده است: نر، ماده و ماده. هر کدام از این موجودات بشری تخم مرغی شکل، دوتائی بودند و هر کدام دارای چهار دست، چهار پا، دو صورت پشت به هم و مخصوصاً دو جنسیت در بخش نشیمن گاه، در مورد جنس نر هر دوی این جنسیت‌ها مذکر؛ در مورد ماده هر دو مؤنث و در حالت نر - ماده یکی مذکر و دیگری مؤنث بود. علاوه بر این شکل کروی این موجودات نژادشان را نشان می‌داد: مرد، فرزند خورشید است، زن از زمین می‌آید و زن - مرد از ماه، که در موقعیتی بین خورشید که نسبت به آن فضائی از زمین است و زمین که نسبت به آن فضائی از خورشید است، قرار می‌گیرد. یکپارچگی، حالت اولیه طبیعت بشری که تخم مرغ نمادی از آن است نمی‌توانست کامل تر از این باشد. انسان به واقع هنوز از دنیائی که شکلش را ارائه می‌داد جدا نشده بود. این موجود دوتائی که برای تولید مثل نمی‌توانست از اعضای جنسی موجود در نشیمنگاهش استفاده کند، از اجسام آسمانی (مرد از خورشید، مرد - زن از ماه و زن از زمین) زاده شد. وانگهی مرزهای بین انسانها و خدایان هنوز آشکار نبودند. این موجودات بشری که دوتائی بودند و بنابراین قدرتی دو برابر موجودات بشری کنونی داشتند، در حقیقت به شیوه (افیالتس و اوتوس) آدو غولی که می‌خواستند به آسمان بروند تا خدایان را بگیرند، علیه خدایان شورش می‌کنند. چنین یکپارچگی کاملی آن هم زمانی که به سردرگمی و عقیمی بیانجامد تهدید به شمار می‌رود. برای اولین بار در واقع هسیودوس^۳ تعریف می‌کند که آسمان (اورانوس) برای اینکه با زمین (گائیا) عشق بازی کند همواره روی آن می‌خوابید و از به دنیا آمدن مخلوقی جدید جلوگیری می‌کرد؛ به این دلیل بود

که کروئوس طبق نصیحت مادرش (زمین) پدرش (آسمان) را اخته کرد و بدین ترتیب خلقت توانست به جریان خود ادامه دهد. اما غولها، اقیانوس و اوتوس که از باقیمانده های جنسیت

اورانوس متولد شده به دریا افتاده بودند با درخواست از بین رفتن فاصله زیادی که کروئوس بین زمین و آسمان قرار داده بود علیه خدایان شورش می کنند. ولی آنها بلافاصله زیر باران تیرهای آپولون از پامی افتند. زنوس برای مجازات موجودات بشری تصمیم می گیرد مثل نصف کردن تخم مرغ توسط مو، آنها را از وسط به دو نیم کند تا بدین ترتیب قدرتش را نصف سازد. بعد از اتمام کار، زنوس از آپولون می خواهد سر و نیمی از گردن موجودات مجازات شده را به او برگرداند تا او زخم بازشان را بخیه بزند که در واقع ناف همان اثر زخم نهانی است. یک بار دیگر جداسازی با خشونت انجام می شود. این بریدگی و انقطاع است که جنسیت را بوجود می آورد، جنسیتی که در جستجوی نیمه مکمل خودش در میان موجودات اولیه است. اما این مجازات، نوع بشر را مستقیماً به نابودی می کشاند. در حقیقت هر نیمه می کوشد تا نیمه مکمل خود را بیابد (مرد-مرد؛ زن-زن؛ مرد-زن-مرد؛ زن-زن)؛ البته با اشتیاق و اصراری که حتی حاضر است به خاطرش در حال ضعف از غذا هم بگذرد. اینچنین افلاطون وضعیت رنج شدید و درماندگی حاصل از انتقام زنوس را بیان می کند: «بنابر این وقتی که موجود اولیه به واسطه این بریدگی به دو قسمت تقسیم شد، هر کدام با حسرت به دنبال نیمه خود می گشت و اشتیاق پیوند دوباره داشت. در آغوش هم و دست

هنگامی که دو عاشق از هم جدا می شوند این طبیعت بشری آسمان و زمین، خدایان و انسانها هستند که دوباره از هم جدا می شوند؛ این انفصال، جدائی دو وجود بشری از یک جسم، اخته شدن آسمان توسط کروئوس و تنبیه غولها که علیه خدایان شورش کرده اند را به خاطر می آورد. تمامی این زخمها و همه این خشونت دوباره در رنج عشق، با درک جستجوی یکپارچگی از دست رفته، احساس می شوند.



برگردن هم با آرزوی تشکیل موجودی واحد از گرسنگی و بی تحرکی می مردند زیرا بدون یکدیگر نمی خواستند کاری انجام دهند. و هر گاه نیمه ای می مرد و دیگری زنده می ماند، نیمه باز مانده دیگری را جستجو می کرد و او را در آغوش می کشید- که به نیمه یک زن کامل یعنی آنچه که امروزه زن یا نیمه مرد می نامیم رسیده است. و بدین ترتیب نوع بشر منقرض می شد. « برای جلوگیری از نابودی انسان زئوس تصمیم می گیرد واکنش نشان دهد. او آلت جنسی هر کدام از این نیمه ها را به قسمت جلوشان منتقل می کند. بنابراین از این به بعد می تواند پیوند جنسی متناوبی اتفاق بیافتد که به هر انسان اجازه می دهد نیمه مکمل خود را باز یابد و زمانی را برای رسیدگی به دیگر امور به ویژه به امور تغذیه و تولید مثل اختصاص دهد. و این چنین فاصله مناسبی بین نیمه های مکمل موجود بشری به وجود آمد که دیگر نه همواره به هم وصل و نه همیشه از هم جدا هستند. زیرا پیوندی متناوب دوری شان را در بقیه مواقع قابل تحمل می کند. و همین دلتنگی یکپارچگی اولیه، در طبیعت بشر باقی مانده است و به گفته آریستوفان همین مایه هر رابطه عاشقانه ای است: «پس زمانی که جوان عاشق یا هر انسان دیگری نیمه خودش را می بیند احساسی فوق العاده که نتیجه دوستی، نزدیکی و عشق است آنها را فرامی گیرد و از جدا شدن حتی برای یک لحظه ممانعت می کند. و موجوداتی که با هم زندگی می کنند، کسانی هستند که حتی نمی توانند بگویند از هم چه انتظاراتی دارند و در حقیقت هیچ کس نمی تواند این لذت عاشقانه را باور کند و کسی نمی تواند تصور کند که دلیل شادی و شوق شان برای زندگی در کنار هم این است. قطعاً این چیز دیگری است که روح هر کسی می خواهدش، چیزی که نمی تواند آن را بیان کند اما حدس می زند که می خواهد و با ابهام گوش به آن می سپارد. و اگر آنها را در آغوش همدیگر ببیند باز هم می پرسد: «با جدا نشدن از هم نه در شب و نه در روز می خواهید تا جایی که ممکن است با هم یکی شوید؟» گر میل شما اینچنین است من شما را با هم ذوب کرده با حرارت کوره ام به هم جوش تان می دهم طوری که هر دوی شما یکی شوید و همه زندگی تان را با هم بگذرانید گویی که از ابتدا یکی بوده اید و بعد از مرگ تان، نه دو نفر، بلکه در مرگی مشترک یکی باشید. ببینید: آیا چنین می خواهید؟ و آیا این سرنوشت شما را راضی می کند؟ «ما می دانیم که در جواب این گفته ها کسی از میان آنها نه نمی گوید و ابراز نمی کند که چیز دیگری می خواهد. او به سادگی به این می اندیشد که چیزی را به دست آورده که بی شک مدتها آرزومندش بوده است: یکی شدن و پیوند با معشوق و به جای دو، یکی شدن» (ضیافت) پس جستجوی لذت جنسی در مقایسه با طلب یکپارچگی از دست رفته ای که او ناشیانه و

متناوباً به دنبالش است، چیز کمی به نظر می رسد. اگر عشق بشری را تحت هر عنوانی - عشقبازی باغیر همجنس یا همجنس بازی چه مذکر و چه مؤنث - دلتنگی این یکپارچگی کامل و دائمی که شکل تخم مرغ نمادی از آن است و همان یکپارچگی جهانی است که در آن آسمان و زمین، خدایان و انسانها از پیش دور هم گرد آمده و تقریباً قاطعی هم شده اند تعریف کنیم، رنج حاصل از رنج عشق را بهتر می توان درک کرد.

۸۱ هنگامی که دو عاشق از هم جدا می شوند این طبیعت بشری آسمان و زمین، خدایان و انسانها هستند که دوباره از هم جدا می شوند؛ این انفصال، جدائی دو وجود بشری از یک جسم، اخته شدن آسمان توسط کروئوس و تنبیه غول ها که علیه خدایان شورش کرده اند را به خاطر می آورد. تمامی این زخم ها و همه این خشونت دوباره در رنج عشق، با درک جستجوی یکپارچگی از دست رفته، احساس می شوند. ♦ ♦



* Platon: la Coupure Originelle / Luc Brisson

1. Aristophane, (۳۸۶-۴۴۵ قبل از میلاد)، بزرگ ترین شاعر یونان در قبل از میلاد. نمایشنامه های طنزی از وی به جای مانده است. او دولتمردان، فلاسفه و حتی خدایان را هجو می کرد، لذا حکومت وقت مانع از به روی پرده رفتن نمایشنامه هایش می شد. وی دو فکاهی «پارلمان زنان» و «پلوئوس» را در تمسخر آرای افلاطون ساخت.

2. Ephialtes and otus

3. Hesiode, شاعر یونانی چنان تصور می شود که بعد از هومر می زیسته است ولی اطلاع دقیقی درباره تاریخ تولد وی در دست نیست.

